

تأملی در مفهوم واژه کندوک در ادبیات عامیانه قشم

لیلی اسلامی *

چکیده:

ادبیات عامیانه (فولکلور) نوعی ادبیات شفاهی و رایج در میان مردم است. آنچه طبع عامه مردم آن را می‌پسندد و به آن عادت دارد. در این نوع ادبیات، خلق و خوی، منشها، خصلتها، اندیشه‌ها و آداب و رسوم مردم آشکار می‌گردد. و در این میان واژه‌هایی به زبان مردم راه می‌یابد و همچون معجونی تلفیق و ترکیب می‌شود. آنچه در این مقاله به آن پرداخته می‌شود مفهوم واژه کندوک و کاربرد آن در ادبیات عامیانه مردم قشم است.

واژه‌های کلیدی: کندوک - ادبیات عامیانه - قشم

*دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی واحد بین الملل قشم دانشگاه هرمزگان. rain_islami@yahoo.com

**استاد راهنما: دکتر اسدالله نوروزی، عضو هیات علمی دانشگاه هرمزگان. asadollah_nowruzi@yahoo.com

مقدمه

بررسی ادبیات عامیانه دریچه ای است برای دستیابی به مفهوم و کاربرد گنجینه های نهفته از واژه هایی که در دوره های از زمان در مناطق مختلف جغرافیایی دیر زمانی مورد استفاده زبان مردمان قرار می گرفته است.

برای واژه «کندوک» *kandûk.kon* {=کندوک=کندوج} (ا) ظرفی گلین مانند خمی بزرگ که آن را پر از غله کنند؛ کندوج. ظرفی یا جعبه ای چوبین یا حصیری که برای نگهداری زنبورهای عسل و عسل گرفتن از آنها سازند. نیلگون کندوک (کن). آسمان» (معین 1381: 1403).

به گفته سعیدی: «کندوک نسبتاً کوچک است که از برگ تازه و لطیف درخت خرما که مرو (*marrow*) نام دارد ساخته می شود. از کندوک جهت نگهداری آرد برای مصارف روزانه استفاده می شود.» (سعیدی، 1386: 305).

احمدی لاری کندوک را به معنای قرقره گرفته است. (احمدی لاری، 1380: 257)

آواهای گویش قشم

نشانه ی آوایی	معادل فارسی	مثال	معنی
â	آ کشیده	Borâr	برادر
S	س	Serâ	خانه
O	أ	Mom	مادر
X	خ	Doxt	دختر
I	ای کشیده	Howrgiz	آلک
Ow	او	How	آب
Ay	آی	Erayt	می رود
'	ع	'owmû	عمو
γ	غ	γûrî	قوری
G	گ	Gow	عروس
û	او	'rûs	عروس

شتر	Oštor	ش	š
لنچ	Lanč	چ	č
مانند	Meθl	ث	θ
سکو	Dokôŋ	نون غنه دار	ŋ
جزیره	Jazîrε	ء	ε
لباس	Jimà	اَ کشیده	à
هاون	Jûyaŋ	ج	J
خوس	Zekzek	ز	Z
ژاپن	Žâpôn	ژ	ž
نکن	Makô	اَ کشیده	ô
افتاده	Kaftê	اِ کشیده	ê
قشم	Qešm	ق	Q
بشقاب	Şahn	ص	ş

1. کندوک در ادبیات منظوم عامیانه قشم

1.1 کندوک در ملاحظه ای بین عروس و مادر شوهر

مادر شوهر:

šâhe zanôŋ kε doxtar âreŋ شاه زن که دختر آرن
mandûl telowon dar xonà târen مندول تلوون در خونه تارن

زنهایی که دختر می زاینند ارج و قرب شاهانه دارند.

مندول تلو: دارندگان عمامه بزرگ، کنایه از بزرگان شهر

nange zanôŋ kε doxtar âreŋ ننگ زن که پسر آرن

kondûk sok soki dar xonà târeŋ کندوک سک سکی در خونه تارن

زنهایی که پسر می زاینند مایه ننگ هستند، آنها سبدی از نق نق را به خانه می آورند

سک سک: نق نق زدن بر سر دیگری، نزدیک به این واژه در ادبیات قشم، میک میک است که به

مفهوم نق زدن بر خود است معادل غرولند کردن.

عروس:

yak pâyà vo do pâyà یک پایه و دو پایه

jon̄ àz saret dar âyà جون از سرت در آیه

عروس در حالیکه پله ها را یکی یکی می شمارد، میگوید: جانت بالا بیاید.

ki gô pesar beyâri کی گو پسر بیاری

kε zan pesar beyayà که زن پسر بیایه

چه کسی به تو گفت: پسر بزایی که صاحب عروس شوی.

توجه به زبان مادر شوهر و عروس قابل توجه است. زبان مادر شوهر قدیمی تر از زبان عروس است.

هدایت شعری نزدیک به این مضمون دارد:

خانوم خانوما میزام خانوم دخترا میزام

چرا نزام یه دختری سوار بشم بر استری

جلو بیفته نوکری پس بروین، پیش بیاین

مار خانوم آمده؟

چرا بزام یه پسری تا بشینم پشت دری

هی بکشم جور خری سوار بشم کره خری

جلو بیفته مهتری از در که تو پیام بگن:

مزوری، حله گری، جادوگری؟

چه دختری چه چیزی دست می کنه تو دیزی

گوشتاشو در میاره نخوداشو جا می زاره

به کس کسانش نمی دم به راه دورش نمی دم

به مرد پیرش نمی دم شا بیاد با لشکرش

برای پسر بزرگترش آیابدم آیا ندم (هدایت، 1381: 182-181)

2. کندوک در ادبیات عاشقانه قشم

az eijâ tâ jazirâ xayle râhen از ایجا تا جزیره خیل راهن

zaminiš kop kopi sangiš syâhen زمینیش کپ کپی سنگیش سیاهن

از اینجا تا جزیره قشم راه زیادی است، زمینش ناهموار و سنگهای سیاهی دارد.

begε vâ sang kašon̄ tâ sang bečinen̄ بگه وا سنگ کشون تا سنگ بچینن

do pâyε nâzoke delbar ne râhen دو پای نازک دلبر نه راهن

به سنگ چینها بگوئید سنگها را بچینند چون دو پای نازک معشوقه من از این راه گذر خواهد کرد.

bdow hay doxtrû raftε bε zirong بدو هی دختر و رفته به زیرنگ

kε raft az daste mâ nâte begirom	که رفت از دست ما ناته بگیرم
ای دختری که به زیرنگ (نام روستایی در قشم) رفته ای بیا، که اگر اورفت دیگر صاحبش نمی شوم.	
kε har kas delbarom dar bar begired	که هر کس دلبرم در بر بگیرد
besε kondûk mânande faqeirôn	بسه کندوک مانند فقیرون
هر کس معشوقه مرا در آغوش بگیرد همانند فقرا سبد گدایی بدست بگیرد.	
do češmonom bε češme doxte kaftê	دو چشمونم به چشم دخت کفته
do češmonom pase darvâza kaftê	دو چشمونم پس دروازه کفته
دو چشمان من به نگاه دختر افتاد دو چشمان من به عقب در افتاد.	
hanûzâ me vo ye mahram navûdim	هنوز ا م وی محرم نوودیم
bε ye šahre xerâb âvâza kaftê	به ی شهر خراب آوازه کفته
هنوز با هم محرم نشدیم که آوازه عشق من به این شهر ویران شده افتاد.	

1.3 کندوک در اعتقادات مردم قشم

در مراسمی که برای تلقین کودکانی که راه نمی روند و در کتاب قشم نگینی برخلیج فارس به زنبیل گردانی تعبیر شده است:

« در زمان قدیم اگر بچه ای تا دو سال راه نمی رفت در یک شب بچه را در زنبیل می گذاشتند و دو نفر دو طرف زنبیل را می گرفتند، همراه چند بچه درب درب هفت منزل می بردند و در خانه که می رسیدند، می ایستادند و چنین میگفتند:

زنبیل پا ندارد

راه به جایی ندارد

یک چیز بده به زنبیل

که زنبیل پا بگیرد راه خدا بگیرد» (دژگانی، 1387:214)

دراکثر روستاهای قشم این تصنیف اینگونه یافت شد.

kondûk pâ ndâre	کندوک پا نداره
râh bε jâei nadare	راه به جایی نداره
čizi hâde bε kondûk	چیزی هاده به کندوک
tâ kondûk pâ beyâre	تا کندوک پا بیاره

اگر چه چنین به نظر می رسد که منظور از کندوک بچه ای باشد که راه نمی رود یا به کندی راه می رود با مقایسه این تصنیف با آنچه که در کتاب نگینی بر خلیج فارس خانم دژگانی ذکر شده است کندوک باید زنبیل یا سبد باشد و این مقایسه کل به جزء است. در واقع منظور از سبدی که پا ندارد، بچه ای است که در سبد است.

نتیجه گیری

با توجه به شعر عروس و مادر شوهر و شعر راه جزیره و تصنیف زنبیل گردانی و مستندات سعیدی و دژگانی واژه کندوک در قشم به مفهوم زنبیل و سبد است. پس می توان دریافت که می شود با بررسی ادبیات عامیانه به مفهوم دقیق تر بسیاری از واژه ها که در ادبیات امروزی گنگ و ناشناخته هستند دست یافت و علاوه بر اینها با فرهنگ و آداب و رسوم و طرز تفکر و زبان نیاکان و گذشتگان آشنا شد و از این طریق به صیانت و حفظ زبان و گویش در منطقه مورد علاقه دست یافت.

منابع

- 1- احمدی لاری، محمد کاظم (1380). فرهنگ قدیم لار، تهران:دستان.
- 2- دژگانی فاطمه (1384). قشم نگینی بر خلیج فارس، تهران: سیروان.
- 3- سعیدی سهراب (1386). فرهنگ مردم میناب، تهران: ائلشن.
- 4- معین، محمد (1381). فرهنگ معین، تهران: آدنا.
- 5- هدایت، جهانگیر (1381). فرهنگ عامیانه مردم ایران، تهران: نشر چشمه.

